



انفجار اطلاعات! نمی دانم چرا من از این تعبیر آنچنان که باید نمی ترسم و حتی چه بسا مثل کسی که دیگر صبرش تمام شده است از فکر اینکه جهان به سرنوشت محتوم این عصر نزدیک تر می شود خوشحال می شوم. نیچه خطاب به فیلسوفان می گوید: «خانه هایتان را در دامنه های کوه آتشفشان بنا کنید» و من همه کسانی را که در جست و جوی حقیقتند مخاطب این سخن می یابم. «گریختن» مطلوب طبع کسانی است که فقط به عافیت می اندیشند و اگر نه، مرگ یک بار، زاری هم یک بار.

دهکده جهانی واقعیت پیدا خواهد کرد، چه بخواهیم و چه نخواهیم. این حقیقت تنها ما را که شهروندان مطیعی برای این دهکده بزرگ نیستیم مضطرب نمی دارد و بلکه غرب را هم چه بسا بیش تر از ما به اضطراب می اندازد. ما شهروندان مطیعی برای دهکده جهانی نیستیم؛ این سخن نیاز به کمی توضیح دارد.

شهروند مطیع کسی است که وجود فردی اش مستحیل (استعاله شده و از حالتی به حالت دیگر درآمده) در جامعه ای است که پیرامون او وجود دارد. اعتراضی ندارد. استدلال های رسمی را می پذیرد و در صدق گفتار سیاستمداران تردید روا نمی دارد. تا آنجا تسلیم قوانین محلی است که عدالت را نه قبله قانون، که تابع آن می بیند. به آنچه فرا می خوانندش روی می آورد و از آنچه باز می دارندش پرهیز می کند. دروازه های گوش و چشم و عقلش برای پیام های پروپاگاندا باز است و مثلاً در ایران خودمان وقتی می شنود که «بانک فلان، بانک شماس» باور می کند و پولش را در بانکی انبار می کند که جایزه بیش تری می دهد... و از این قبیل. و خوب! دهکده جهانی هم برای آنکه سر پا بماند به شهروندان مطیعی نیاز دارد که سرشان در آخور خودشان باشد.

در آغاز دهه هشتاد میلادی واقعه بسیار شگفت آوری در کره زمین روی داد که غرب را از خواب غفلتی که به آن گرفتار آمده بود خارج کرد. در نقطه ای از کره زمین که یکی از غلامان خانه زاد کاخ سفید حکومت می کرد، ناگهان میلیون ها نفر از مردم از خانه ها بیرون ریختند و فارغ از ملاحظات و معادلات غریزی مربوط به حفظ حیات، سینه در برابر گلوله ها سپر کردند و ارتشی هم که ده ها میلیارد دلار خرج آن شده بود به انفعالی گرفتار آمد که چاقو در برابر دسته خویش دارد: چاقو دسته اش را نمی برد. مردم چه می خواستند؟ عجیب اینجاست. مردم چیزی می خواستند که هرگز با عقل حاکم بر دنیای جدید جور در نمی آمد: حکومت اسلامی. نمونه ای هم که برای این حکومت سراغ داشتند به سیزده قرن پیش باز می گشت. مردم ایران این «پیام» را از کدام رادیو و تلویزیون، فیلم و یا تاثیری گرفته بودند؟ این پرسشی بود که غرب نمی توانست به آن جواب گوید. مهم نیست که غرب این نوع حرکت های اجتماعی را چه می نامد: بنیادگرایی، ارتجاع و یا هر چیز دیگر... مهم این است که این واقعه نشان داد «حصارهای اطلاعاتی قابل اعتماد نیستند»

ببینید! واقعه شگفت آوری که رخ داده بود این بود که غرب ناگهان خود را نه با کشور «جشن هنر شیراز» و «آربی آوانسیان» و «اسرار گنج دره جنی» و «دایی جان ناپلئون» و «جشن های دوهزاروپانصد ساله» و «فریدون فرخزاد»... که با کشور سید مجتبی نواب صفوی و حاج مهدی عراقی روبرو یافت. و انقلاب اسلامی در داخل مرزهای «سپهر اطلاعاتی» غرب روی داد، در یک جزیره ثبات، و پیروز هم شد.

مهم اینجاست که واقعه ای نظیر این باز هم در هر نقطه دیگری از جهان می تواند روی دهد. من شهر «دوشنبه» را پیش از آنکه به تسخیر رحمان نبی اف و ارتش سرخ در آید دیده بودم. در آنجا با روشنفکرانی آشنا شدم که تو گویی از زمان سامانیان آمده بودند و در نماز جمعه در صف نمازگزارانی ایستادم که خارج از آتمسفر رسانه های گروهی و در عصر ابوحنیفه می زیستند و هم اکنون مگر در شرق اروپا و در میان مسلمانان حوزه بالکان چه می گذرد؟ تصویری که ما در مجله «سوره» چاپ کردیم بسیار گویاست: جوانی با گیسوان بلند و عینک رمبویی پیشانی بندی بسته است که روی آن نوشته: «الله اکبر، جهاد» و این واقعه در میان مرزهای کنترل شده سپهر اطلاعاتی غرب روی داده است؛ و مگر جایی در کره زمین هست که بیرون از این مرزها باشد؟

دهکده جهانی واقعیت پیدا کرده است، چه بخواهیم و چه نخواهیم، و ماهواره ها مرزهای جغرافیایی را انکار کرده اند. این همان دهکده ای است که گرگوار سامسا در آن چشم باز کرده است. این همان دهکده ای است که مردمانش صورت مسخ شده «کرگدن» های اوژن یونسکو را پذیرفته اند. همان دهکده ای که مردمانش «در انتظار گودو» هستند. این همان دهکده ای است که در آن مردمان را به یک صورت واحد قالب می زنند و هیچ کس نمی تواند از قبول مقتضیات تمدن تکنولوژیک سر باز زند. این همان دهکده ای است که بر سر ساکنانش آنتن هایی روئیده است که یکصد و پنجاه کانال ماهواره ها را مستقیماً دریافت می کنند. این همان دهکده ای است که در آن روبات ها عاشق یکدیگر می شوند. این همان دهکده ای است که در آن «ترمیناتور دو» به سی سال قبل باز می گردد و خودش را از بین می برد. این همان دهکده ای است که در آن «بت من» و «ژوکر» با هم مبارزه می کنند. این همان دهکده ای است که در آن تلویزیون هایش دختران شش ساله را آموزش جنسی می دهند، همان دهکده ای که در آن گوسفندهایی با سر انسان و انسان هایی با سر خوک به دنیا می آیند. این همان دهکده ای است که در آن تابلوی «مسیح از ورای ادرار» ماه ها توجهات همه رسانه های گروهی را به خود جلب می کند. این همان دهکده ای است که در آن دویست و چهل و شش نوع تجاوز جنسی رواج دارد... اما عجیب اینجاست که باز هم این همان دهکده ای است که در زیر آسمانش بسیجیان در رمل های فکه زیسته اند، همان دهکده جهانی که در نیمه شب هایش ماه، هم بر کازینوهای «لاس وگاس» تابیده است و هم بر حسینیه «دوکوه» و گورهایی که در آن بسیجیان از خوف خدا و عشق او می گریسته اند. دنیای عجیبی است، نه؟

بیش از یک قرن است که علی الظاهر هیچ تمدنی جز تمدن غرب در سراسر سیاره زمین وجود ندارد. همه جا در تسخیر این صورت از حیات بشری است که تمدن غرب با خود به ارمغان آورده است. هیچ یک از اُمم عالم نتوانسته اند نه در زبان، نه در فرهنگ، نه در معماری، نه در حیات اجتماعی و نه در زندگی فردی، خود را از تأثیرات تمدن غرب دور نگاه دارند. و اکنون که با وجود ماهواره ها، مرزهای جغرافیایی نیز انکار شده است آینه

جادو در یکایک خانه‌های این دهکده به هم پیوسته جهانی نفوذ کرده‌است، عقل سطحی چنین حکم می‌کند که دیگر هیچ چیز نمی‌تواند حکومت جهانی مفیستوفلس را حتی به لرزه بیندازد، چه رسد به آنکه آن را به انقراض بکشاند. اما چنین نیست.

میلان کوندرا در کتاب «هنر زمان» از تناقض‌هایی خاص این آخرین دوران تمدن غرب نام می‌برد که آنها را «تناقض‌های پایانه‌ای» می‌خواند. مثالی که او می‌آورد می‌تواند پرده ابهام از این تعبیر به یک سو زند:

در طی عصر جدید، عقل دکارتی همه ارزش‌های به ارث رسیده از قرون وسطی را، یکی پس از دیگری تحلیل می‌برد. اما، در زمان پیروزی تام و تمام عقل، این عنصر غیر عقلی محض (قدرتی صرفاً در پی خواست خویشتن) است که بر صحنه جهان تسلط خواهد یافت، زیرا دیگر هیچ نظامی از ارزشهای مقبول همگان وجود ندارد که بتواند مانع پیشروی آن شود. اگر واقع‌گرا باشیم جنگ جهانی دوم را یکی از ترمینال‌هایی خواهیم یافت که ذات پارادوکسیکال (متناقض) غرب در آن ظهور یافته است. نمی‌دانم شما جنگ کویت را چگونه تفسیر می‌کنید، اما من در آن یک تناقض می‌یابم؛ تناقضی که شاخک‌های حس ششم بسیاری از متفکران غربی - و از جمله نوآم چامسکی - آن را دریافت. غرب پیروزی خود را در جنگ کویت در میان یک حس اضطراب همگانی جشن گرفت و این اضطراب، از جمله در لس‌آنجلس، نشتری شد که دُم‌ل چرکین یک اعتراض واقعی را ترکاند.

غرب ذاتی پارادوکسیکال دارد و این پارادوکس‌های پایانه‌ای، سرنوشت محتومی هستند که تمدن امروز به سوی آن راه می‌سپرده است. انفجار اطلاعات از همین ترمینال‌هایی است که تناقض نهفته در باطن تمدن امروز را آشکار خواهد کرد. وقتی حصارهای اطلاعاتی فرو بریزد مردم جهان خواهند دید که این دژ ظاهراً مستحکم بنیان‌هایی بسیارپوسیده دارد که به تلنگری فرو خواهد ریخت. قدرت غرب، قدرتی بنیان‌گرفته بر جهل است و آگاهی‌های جمعی که انقلاب‌ها هستند به یکباره روی می‌آورند؛ همچون انفجار نور. شوروی نیز تا آن‌گاه که فصل فروپاشی‌اش آغاز نشده بود خود را قدرتمند و یکپارچه نشان می‌داد و غرب نیز آن را همچون دشمنی بزرگ در برابر خویش می‌انگاشت. تنها بعد از فروپاشی بود که باطن پوسیده و ازهم گسیخته شوروی آشکار شد.

اکنون در غرب، همه چیز با سال‌های دهه ۱۹۳۰ تفاوت یافته‌است. مردم با اضطرابی که از یک عدم اطمینان همگانی برمی‌آید به فردا می‌نگرند. آنها هر لحظه انتظار می‌کشند تا آن دژ اطلاعاتی که موجودیت سیاسی غرب بر آن بنیان‌گرفته‌است با یک انفجار مهیب فرو بریزد و آن روی پنهان تمدن آشکار شود. برای آنکه ردیف منظم آجرهایی که متکی بر یکدیگر هستند فرو ریزد، کافی است که همان آجر نخستین سرنگون شود. تمدن‌ها هم پیر می‌شوند و می‌میرند و از بطن ویرانه‌هاشان تمدنی دیگر سر بر می‌آورد. در آغاز، تمدن با یک اعتماد مطلق به قدرت خویش پا می‌گیرد و هنگامی که این احساس جای خود را به عدم اعتماد بخشید، باید دانست که موعد سرنگونی فرارسیده است.

و اما درباره خودمان. نباید بترسیم. حصارها تا هنگامی مفید فایده‌ای هستند که دزدان شب رو، بر زمین می‌زیند، اما آن گاه که دزدان از آسمان فرود می‌آیند، چگونه می‌توان به حصارها اطمینان کرد؟ پس باید از این اندیشه که حصارهایی بتوانند ما را از شرّ ماهواره‌ها محفوظ دارند، بیرون شد و «خانه را در دامنه آتشفشان بنا کرد» باید در رو به رو شدن با واقعیت، به اندازه کافی جرات و شجاعت داشت. غرب چنین است که در عین ضعف، بیش‌تر از همیشه رجز می‌خواند تا خود را در پناه وهم حفظ کند. جنگ کویت چنین بود و بنابراین، تنها اسیران حصارهای توهم را به وحشت دچار کرد نه آنان که ضعف و پیری این قداره بند مفلوک را در پس اعمال و اقوالش می‌دیدند. می‌خواهم بگویم که خود ماهواره، در عالم واقع، آن همه ترس ندارد که طنین این خبر در عالم وهم: «ماهواره دارد می‌آید» طنین این خبر تا آنجا هراسناک است که بسیاری، از هم اکنون فاتحه همه چیز را خوانده‌اند: هویت ملی، اخلاق، زبان فارسی... چنان که پیش از آمدن تلویزیون نیز سخنانی چنین در افواه (زبان‌ها) بود.

ماهواره مظهر آن پیوستگی جهانی است که تمدن جدید انتظار می‌برده است. آمریکا نیز مظهر آن اراده جمعی است که همراه با بشر جدید پیدا شده و در جست و جوی قدرت و استیلا، توسعه و اطلاق یافته است. «استیلا» و «ولایت» هم ریشه هستند و اگر بعضی از محققان استیلائی غرب را بر عالم «ولایت طاغوت» خوانده‌اند، تعبیری را می‌جسته‌اند که بتواند مفاهیم جدید را در حوزه معرفت دینی معنا کند؛ و چه تعبیر درستی یافته‌اند. غرب، از همان آغاز، غایتی مگر برپایی یک حکومت جهانی نداشته است و هم اکنون نیز چه آنان که از حاکمیت ماهواره‌ها به وحشت افتاده‌اند و چه آنان که مشتاقانه چنین روزی را انتظار می‌برند، هر دو، حاکمیت ماهواره‌ها را با حاکمیت جهانی غرب یکسان گرفته‌اند؛ و هر دو اشتباه می‌کنند.

منبع: کتاب رستاخیز جان، ص ۱۱۷. نوشته‌ی شهید مرتضی آوینی

آرزوخواهی انسان

مستفهم صبر بر رنج‌هاست

پس بگذار تو هم، برای جان‌نازتری در روان

آرزوهای یاد بگیر که در این سیاره رنج

صبرترین انسان‌ها باشی

الکلیف

۷۴/۱/۱۵



فردا او
فصاحت کردن بگردد و مرا
محتاج بصوت بت. چه فایده‌ای
شده باشد؟
رطب خورده منبع رطب گویند؟
ما این حال چون همراه روزنامه‌ها
بشیراز و نیاز نصرانی هستم برایت
هرگز خبر بر خدا کار کن